



۲۰۲۰/۰۹/۱۶



دکتور زمان ستانیزی

استاد الهیات و عرفان در پوهنتون مطالعات عالی پیسیکا در کلیفورنیا

حکومت «ناب» اسلامی یا جمهوریت مدینه

بنی آدم خلیفه خداوند است و حاکمیت خداوند از طریق استخلاف به انسان منتقل شده است. برای ادای مسئولیت استخلاف انسان ذاتاً آزاد آفریده شده و آزاد می‌اندیشد. بدون این آزادی و اختیار مسئولیت پذیرفته بوده نمی‌تواند. چونکه اراده انسان حاکمیت دارد اراده و اراده بدون آزادی معنی ندارد، وضع هر تحریم بر آزادی انسان بی‌حرمتی به کرامت اوست - وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ.

خدا انسان را آزاد خلق کرد تا خداوند را به رضا و رغبت و اختیار خود نیایش کند از اینجاست که جبر و اکراه در امور دین حرام است (قران ۲: ۲۵۶). برای اطاعت از این حکم صریح قران نباید کسی را به زور شلاق به ادای عبادات مجبور کرد، نباید بر آزادیهای مدنی مردم تحریمات وضع کرد، نباید مرد و زن را در محضر عام به نام «شرعیت» بی‌آبرو ساخت، و نباید تعریف «امت وسط» (قران ۲: ۱۴۳) را به افراط کشاند.

یکی از امتیازات اسلام در بین ادیان ابراهیمی این بود که در بین خدا و بنده اش هیچ میانجی چون راهب، پاپ، اسقف، کشیش، و ربای جا نداشت. ولی حالا دیانت مداریان ما سیاست مداری گردیده اند و مانند پاپ مسیحیان میان خدا و بنده برای خود جا پیدا کرده اند. حال آنکه در قران هیچ آیتی نیست که بر آن استناد کرد که خداوند به تشکیل یک نظام دیانتی حکم کرده باشد. اسناد تاریخی هم نیست که حضرت محمد (ص) در مدینه نظام دیانتی ایجاد کرده باشد.

نظام دیانتی

اصطلاح دین و دولت معمولاً به امتزاج و ادغام دیانت و سیاست در یک نظام سیاسی اطلاق میشود. در چنین یک نظام، قوای قضایی، تقنینی، و اجرایی بر مبنای اعتقادات و تعابیر خاص تنظیم میگردند، خط مشی سیاسی حکومت، ضوابط و احکام قانونی به اساس فرمانهای کتب آسمانی عیار میگردند و کدهای متعهد اعتقادی در دستگاه اجرایی برای تحمیل این عقاید استخدام میشوند. در نظام دیانتی به اصل حق خداوند و اطاعت بنده رنگ سیاسی میدهند و چنان توجیه می‌کنند که حکومت حق دارد و مردم صرف مسئولیت.

اسلام سیاسی همانند مسیحیت سیاسی یا هندویزم سیاسی یک دستور دیانتی خاص را در سیاست پیاده میکند. مانند هر حکومت دگر انحصار تصاحب قدرت را به نحوی توجیه میکنند - اینجا به نام دین. اصل «وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى» (انعام ۱۶۴) که قران به حیث مسئولیت انفرادی، نه جمعی، بارها به آن اشاره کرده، دیگر مورد ندارد. صاحبان قدرت با یک ذهنیت اعتقادی افراطی کردار و رفتار و اعمال و عبادات مردم را بر معیار تعابیر خود تنظیم و تحمیل میکنند. اصل نمایندگی پیام آور اسلام که علما را در امور دیانت نماینده خود خوانده بودند، اینجا از قلمرو دیانت به دنیای سیاست کشانده می‌شود.

نظام عرفی

یک نظام عرفی دارای تفکیک قوا، استقلال قوای قضاییه، کفایت زعامت، محدودیت صلاحیت ها، حقوق مدنی مردم، آزادی، و مساوات تضمین شده میباشد. قوانین و لوایح در توافق با اعتقادات جامعه، حقوق مدنی و آزادیها را تضمین میکند و مسئولیتها را تعیین. اعضای جامعه به طور انفرادی یا جمعی احکام دینی، عبادات، و رسوم خود را به رضایت خود به پیش میبرند. حکومت در این موارد تسهیلات را فراهم میآورد، ولی تطبیق آن کار حکومت نمیشود. عوض آن حکومت برای استقرار سیاسی، پیشرفت اقتصادی، رفاه عامه، و آرامی و آسایش جامعه مسئولیت رفع احتیاجات دیگر

مردم را به دوش می‌گیرد. در نظام عرفی مردم حق دارند و حکومت مسؤلیت، بدون آنکه حکومت میان خدا و بنده حق مداخله داشته باشد.

سیاست مداریان همانند دیانت مداریان منافع خود را به طرز منافع مردم توجیه میکنند و به جای تعقل و استدلال با شعارها با احساسات مردم بازی میکنند. ولی چون خط مشی آنها تقدسی ندارد مردم میتوانند آزادانه به آن اعتراض کنند. در افغانستان مردم با دموکراسی و سکولریزم در ماهیت مخالف نیستند، ولی با بیگانگی و غربیت این اصطلاحات حساسیت نشان میدهند. حال آنکه چنین سجایای حکومتداری مدنی میراث ثقافت و فرهنگ اسلامی اند که غربیان در عصر تنویر قرن هفده آنها را از مسلمانان به تقلید گرفتند و به آسمانها رسیدند. مقابلتاً ذهنیت دیانتی مستولی به کلمه «اسلام» یک نوع تقدس قایل است و فکر میکند که هر چیز که اسلامی باشد، باید خوب باشد و حتماً رضای خدا و رسولش در آن حاصل میشود. آیا این نظر در مورد «حکومت اسلامی» هم صدق میکند؟

تاریخ حکومت‌های دیانتی

تشکل حکومت‌های دیانتی رسم اروپایان بود. زمانی که کونستانتین قیصر بیزانس دیانت مسیحی را پذیرفت، فرمان صادر کرد تا تمام رعایای بیزانس یا روم شرقی باید مسیحیت را بپذیرند. بعداً در روم غربی پاپ در رقابت همین کار را کرد. به همین سبب در اروپا مردم غیر مسیحی یا جبراً مسیحی شدند یا از اروپا رانده شدند. مردم غیرمسیحی به جوامع همجوار مسلمان پناه برند زیرا در آنجا حسب سنت رسول اکرم (ص) حکومت‌های عرفی/مدنی یا به نام خلافت یا سلطنت مسلط بودند که باشندگان آن آزادی مذهبی داشتند و اقلیتهای مذهبی چون یهودان، ارمنیان، یزیدیان، آشوریان، مسیحیان، دروزیان، قبطیان... و غیره آزاد میزستند.

علاوه بر آن حکما و فقهای اسلام که در تفکر سیاسی اسلام به حاکمیت اراده انسان متعقد بودند، در مقابل سیاسیون مقاومت کردند و از ادغام دین و دولت جلوگیری کردند. امام ابوحنیفه زندان و شکنجه منصور خلیفه عباسی را پذیرفت، ولی از فرمان خلیفه که حسب آن باید فقه حنفی در سراسر قلمرو خلافت عباسی به حیث فقه رسمی پذیرفته میشد سرپیچی کرد. البته د پهلوی این فقها «علمای» بوند که در میدان سیاست استعمال شدند، ولی در مجموع در دنیای اسلامی از ایجاد استبداد و اختناق دیانتی همانند اروپا جلوگیری به عمل آمد.

در نیمه قرن نوزده هم به غرض مقابله با استعمار اروپایی اسلام به شکل یک مقاومت منسجم از طرف سیدجمال الدین افغانی، سیداحمدخان سرهندی، محمد عبدالوهاب، و دیگر رهبران اسلامگرا به میدان سیاست کشیده شد و به حیث یک اصطلاح سیاسی به نام «پان اسلامیزم» شناخته شد. این فریاد قیام ضد استعماری بعدها در تقلید غیرشعوری به شکل ذهنیت اروپایان قرون وسطی تبارز کرد.

بعد از دوره استعمار کهن حکومتها و جریانهای سیاسی اصطلاح «اسلام» را به خاطر مشروعیت سیاسی به نامهای خود افزودند تا به شکل یک شعار بر اذهان عامه تأثیرگذار باشد. اصطلاحات جمعیت اسلامی، حزب اسلامی، جمهوریت اسلامی، دولت اسلامی، حکومت اسلامی... چنان ذهن نشین شده اند که در فضای سیاسی مستولی حتی فاسدترین حکومتها هم به سبب نامگذاری «اسلامی» مشروع پنداشته میشوند.

در چنین فضای اعتیاد به دیانت دنیایی جای تعجب نیست که برای برخی مشکل است تصور کنند که حضرت محمد (ص) در مدینه حکومت اسلامی تشکیل کرده باشند. حتی مطرح کردن چنین سؤال را برای عقاید خود توهین می پندارند. زیرا اینها اسلام را با ایمان مترادف میدانند و به سبب نقش قشر مذهبی در سیاست دو قرن اخیر حکومتی جز حکومت اسلامی را تصور کرده نمی توانند.

اسلام، ایمان، و امت

از آغاز ظهور اسلام تا امروز در کاربرد مفاهیم اصطلاحات اسلام، ایمان، و امت تغییرات قابل وصفی به میان آمده. اسلام از مصدر سلم گرفته شده که در لغت به معنای صلح و تسلیم است ولی در صبغه اعتقادی به مفهوم تسلیم شدن به اراده خداوند را می رساند. با آنکه در زمان رسالت حضرت محمد (ص) اسلام و ایمان به طور مترادف استعمال می گردیدند، ولی به معنای دقیق سیاسی آن مسلمان کسی بود که در مقابل نظام مدینه از مقاومت دست برمیداشت، تسلیم میشد و «اسلام می آورد». ولی آنکه از روی رسالت حضرت رسول اکرم به خداوند اعتقاد پیدا میکرد و «ایمان می آورد»، مؤمن پنداشته میشد. اصطلاحات «اسلام آوردن» و «ایمان آوردن» بیاتگر تفاوت سلیقه تاریخی نویسان نیست، بلکه نظر به تفاوت قرینه کلام مفاهیم متفاوتی را افاده میکنند. به طور مثال ابوسفیان به مدینه آمد، شمشیرش را جلو

پیام آور خدا گذاشت، از دشمنی دست برداشت و «اسلام آورد». او به تعریف وقت مسلمان شد. ولی بعد از مدت زیادی که به تحول اعتقادی گراید، در روز فتح مکه «ایمان آورد» و آن وقت مؤمن شد. به عبارت دیگر همه آنها که به نظام مدینه تسلیم شده بودند مسلمان پنداشته میشدند، ولی این بدان معنی نبود که آنها ضرورتاً به قرآن ایمان آورده بودند. اصطلاح «امت» همچنان شرط اعتقادی نداشت و به همه باشندگان داخل و خارج مدینه اطلاق میشد که از نظام جدید پشتیبانی میکردند.

در طول تاریخ در نتیجه تغییر معانی این اصطلاحات ذهنیت عامه به این باور است که تأسیس حکومت اسلامی در مدینه، به مفهوم دیانتی آن، ابتکار حضرت محمد (ص) بود و آنرا یک سنت محمدی می پندارند. تاریخ مغایر این ذهنیت شهادت میدهد که برای وضاحت آن نقد بازنگر بر تاریخ سیاسی صدر اسلام ضرور است.

حضرت رسول اکرم (ص) در شرایطی به یثرب هجرت کردند که آنجا میان دودمانهای رقیب اوس و خزرج و نصرانیه و قبایل یهودی بحران سیاسی در جریان بود. برای حل مشکلات گروههای سیاسی، قبیله‌ای، و مذهبی متخاصم، برای یک مصالحه سالم همه جانبه، و به منظور ایجاد یک دولت مدنی، رسول اکرم «میثاق المدینه» (یا) دستور المدینه، صحیفه المدینه (را) با گروه های مختلف طرح و آنرا توشیح کردند. این حکومت دیانتی نه بود، بلکه یک حکومت مدنی بود و به سبب ساختار تشکیلاتی مدنی اش مدینه نامیده شد.

۱- حضرت رسول اکرم (ص) با ۷۶ تن از پیروانش به یثرب هجرت کردند و در اثر تلفات جنگهای که قریش بر آنها تحمیل کردند از نظر نفوس مؤمنان تا دیر زمانی به شکل یک اقلیت باقی ماندند. اینکه اصول اعتقادی این گروه مهاجر کوچک، بینوا، و بی خانمان بالای یک نظام سیاسی بزرگ تحمیل گردد کمی از امکان بعید به نظر میرسد.

۲- در جنگهای بدر و اُحد قریش صرف به لحاظ اعتقادی با مؤمنان سر دعوا داشتند، به اساس میثاق مدینه مکلفیت مقابله در این جنگ دیانتی بر دوش مؤمنان بود و پیروان ادیان دیگر در برابر آن مکلفیتی نداشتند. به همین سبب مؤمنان مدینه از شهر بیرون رفتند و با قریش جنگیدند. اگر در مدینه حکومت اسلامی به معنای اعتقادی آن موجود میبود، نتنها مؤمنان، بلکه تمام شهریان به دفاع مکلف میبودند.

۳- اگر حکومت مدنی از آغاز به معنای دیانتی آن اسلامی می بود، لازم بود برای اجراء آن به احکام قرآنی استناد میشد. ولی در آن زمان آیات مدنی قرآن نازل نشده بودند، به همین سبب آن نظام را دیانتی پنداشته نمیتوانیم. روی همین ضرورت به میثاق مدینه اتکا میشد که کتاب آسمانی نبود، بلکه یک پیمان سیاسی بود.

۴- در ماده اول میثاق مدینه نام مؤمنان با نام مسلمانان در تفاوت از هم جدا نوشته شده. بعداً همین واقعیت در آیات قرآنی به همین طور منعکس گردیده و اصطلاحات مسلمان و مؤمن در تفکیک از هم نازل گردیده مثلاً «إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ» «احزاب ۳۵». (قرآن با صراحت این تفاوت را توضیح میکند: «قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا») «...حجرات ۱۴». (اعراب میگویند: ما ایمان آورده ایم «برای آنها بگو) ای محمد که شما تا حال ایمان نیاورده اید، ولی چنان بگویند که مسلمان) یعنی تسلیم (شده اید».

۵- چنانکه تمام اهالی یثرب حسب میثاق مدینه مسلمان پنداشته میشدند، مگر آنکه هویت دیانتی شان مطرح بود، و همه از یک قانون مدنی اطاعت میکردند، پس مدینه را به اصطلاح معاصر یک جمهوریت پنداشته میتوانیم. این واقعیت در ماده دوم میثاق تأیید میکند و تمام باشندگان مدینه را بدون نظر داشت به هویت اعتقادی شان یک «امت «معرفی میکند، احتمالاً به این سبب که در آن زمان قبله تمام ادیان ابراهیمی یکی بود.

۶- در امور مدنی تمام باشندگان این نظام تابع میثاق مدینه بودند، ولی در امور دینی آنها به کتب آسمانی و راهبران دینی خود مراجعه میکردند. به همین سبب قرآن، ب استثنای مواردی که همه بشریت را از راه عبارت "يَا أَيُّهَا النَّاسُ" به توحید دعوت میکند، در آیات مدنی عمدتاً مؤمنان را با عبارت «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا...» مخاطب قرار داده است. (قرآن- ۳: ۱۳۰، ۵: ۹۴، ۸: ۲۴، ۸: ۲۷، ۹: ۳۴، ۲۴: ۲۱، ۲۴: ۵۸، ۲۲: ۷۷، ۴۵: ۳۰، ۳۳: ۹، ۴۹: ۱۱). (... برای اثبات غیردیانتی بودن حکومت مدینه دلیل نهایی معتبر همین است که قرآن مسلمانان را مخاطب قرار نداد، زیرا احکام قرآن صرف برای مؤمنان نازل شده اند. پس اگر حکومت مدینه به مفهوم دیانتی آن اسلامی میبود، احکام قرآنی به تمام باشندگان مدینه نازل میشد و بالای آنها تطبیق میگردد. به همین سبب «حکومت اسلامی» مدینه به معنای معاصر آن اسلامی نبود.

به مرور زمان اصطلاح سیاسی «امت» رنگ هویت اعتقادی گرفت. اصطلاحات «اسلام» و «ایمان» از معرفت به هویت اعتقادی گرایند و در ترادف با هم به مفهوم دیانت به کار رفت. این انطباق و تعمیم معنایی سبب شد که برخی بدون توجه به تغییر معانی و مفاهیم این اصطلاحات در طول تاریخ، «حکومت اسلامی» مدینه را به معنای معاصر حکومت دیانتی می پندارند.

با آنکه در مورد این نظام از اصطلاح «حکومت اسلامی» استفاده میشود، ولی در آن وقت اصطلاح «اسلامی» نشان دهنده هویت سیاسی بود، نه نشانه هویت اعتقادی. به همین لحاظ حکومت تحت قیادت حضرت رسول اکرم (ص) در مدینه یک حکومت دیانتی نبود، بلکه چنان که اسم با مسمی مناسب مدینه آن میرساند یک نظام مدنی بود که به اصطلاح سیاسی معادل معاصر آنرا جمهوریت پنداشته می توانیم.



[برای مطالب دیگر این نویسنده ، اینجا کلیک نمایید.](#)

